

## تقیه و نقش آن در حل تعارض اخبار با نظر به عملکرد شیخ طوسی در کتاب استبصار

انیس کاظمی<sup>۱</sup>، زهرا زارعی مدوئیه<sup>۲</sup>

### چکیده

وجود اخبار متعارض در جوامع روایی امری انکارناپذیر است و از آنجا که نمی‌توان ائمه علیهم‌السلام را دارای سخنان متعارض دانست بزرگان دین برای حل مشکل تعارض در طول تاریخ زحمات زیادی کشیده‌اند و آثار علمی قابل توجهی در این باب برجای نهاده‌اند. از جمله پیشگامان عرصه حل تعارض شیخ طوسی است که با نگارش دو کتاب ارزشمند تهذیب و استبصار خدمت بزرگی درباره حل تعارض ارائه داد. تعارض در روایات به دلایل مختلفی صورت گرفته است که توجه به این دلایل کمک بزرگی در حل تعارض اخبار است. یکی از دلایل ایجاد تعارض پدیده تقیه است. شیخ طوسی در کتاب استبصار از راه حل‌های مختلفی از جمله حمل بر تقیه برای حل تعارض اخبار سخن می‌گوید و از این رو در موارد متعدد با اشاره به احتمال تقیه‌ای بودن روایات به جمع روایات متعارض پرداخته است. پژوهش حاضر به روش توصیفی-تحلیلی انجام شده است و با ذکر نمونه‌هایی از عملکرد شیخ طوسی در استبصار، چگونگی نقش توجه به تقیه در حل تعارض روایات را بررسی می‌کند.

**واژگان کلیدی:** تقیه، تعارض ادله، روایات متعارض، حل تعارض، استبصار.

### ۱. مقدمه

همان‌طور که تدبر در آیات قرآن کریم از امور مؤکد است و خداوند در آیاتی فراوانی به تدبر (مؤمنون: ۶۸، محمد: ۲۴) و تفکر (آل عمران: ۱۹۰؛ انعام: ۶۵) امر کرده است، تدبر در کلام اهل بیت علیهم‌السلام که

۱. دانش پژوه کارشناسی ارشد تفسیر قرآن و حدیث، مجتمع آموزش عالی بنت‌الهدی، جامعه المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم العالمیه، افغانستان.

۲. مدرس گروه علمی - تربیتی قرآن و حدیث، مجتمع آموزش عالی بنت‌الهدی، جامعه المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم العالمیه، ایران.

مفسر و مبین قرآن هستند (نحل: ۴۳-۴۴) نیز مورد تأکید قرار گرفته است. در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که حضرت در این مورد فرموده است: «حَدِيثٌ تَدْرِيهِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ تَزْوِيهِ وَلَا يَكُونُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ فَقِيهًا حَتَّى يُعْرِفَ مَعَارِيضَ كَلَامِنَا وَإِنَّ الْكَلِمَةَ مِنْ كَلَامِنَا لَتَنْصُرِفَ عَلَيَّ سَبْعِينَ وَجْهًا لَنَا مِنْ جَمِيعَةِ الْمَخْرُجِ؛ یک حدیث را دریابی بهتر است از هزار حدیث که روایت کنی و هیچ کس از شما فقیه نمی شود مگر آنکه بسترهای کلام ما را بشناسد؛ زیرا یک سخن از گفتار ما قابل حمل بر هفتاد وجه است و ما راه توجیه آن را می دانیم» (مجلسی، ۱۴۰۳، ۲/۱۸۴). بنابراین تأکید امام صادق علیه السلام بر اهمیت جایگاه فهم حدیث بر هر دین پژوهی لازم است که با تفکر و تدبر در روایات اهل بیت علیهم السلام به معنا و مقصود امام علیه السلام نزدیک شود. فهم حدیث نیازمند روش های صحیح علمی است و باید قواعد و مبانی آن را آموخت تا از برداشت های نابه جا و غلط جلوگیری شود. توجه کامل به عوامل تأثیرگذار در فهم حدیث مانند نقل به معنا، تصحیف، وضع و جعل، بود و نبود قراین حالییه و مقالیه، تحریف، تقیه و شناخت عوامل و اسباب تعارض و راه های حل آن، باعث فهم درست از روایت می شود.

وجود روایات متعارض از اموری است که همواره در سیر فهم حدیث مورد توجه قرار گرفته است و قواعدی در حل تعارض اخبار را نتیجه داده است. این تلاش ها در آثار محدثانی چون شیخ کلینی، شیخ صدوق، شیخ طوسی و ... قابل مشاهده است. در این بین تلاش های شیخ طوسی برای حل تعارض اخبار در کتاب ارزشمند *الاستبصار* جایگاه ویژه ای دارد؛ زیرا ایشان در این کتاب تنها روایات متعارض را آورده است و با بیان علمی و دقیق به جمع و تأویل آنها پرداخته است. (طوسی، ۱۳۹۰، ۳/۲۱) یکی از عوامل مهمی که ایشان در حل تعارض اخبار به آن استناد کرده است موضوع تقیه است؛ زیرا بسیاری از تعارضات را با حمل کردن بر تقیه حل کرده است و در نتیجه این امر موجب شده است تا گنجینه حدیثی شیعه از گزند اتهامات ناهلان محفوظ بماند. پژوهش حاضر بر آن است تا چگونگی نقش تقیه در حل تعارض روایات را از منظر شیخ طوسی در کتاب *الاستبصار* ایشان بررسی کند. با مطالعه مختصر در مقالات و آثار دیگر بزرگان دریافت شد که پژوهش هایی در این زمینه انجام شده است که به صورت پراکنده و مختصر به این مسئله اشاره کرده اند مثل علامه

مجلسی و جمع روایات متعارض (فقهی زاده و اجلالی، ۱۳۸۸، ص ۹۰-۱۰۸)، مبانی فهم حدیث از دیدگاه شیخ حر عاملی با تأکید بر کتاب الفوائد الطوسیة (جلیلی، ۱۳۹۲، ص ۵-۲۷) و ملاک و به کارگیری چگونگی تقیه در دوره حضور معصومان علیهم السلام (هرندی، ۱۳۹۳، ص ۱۱-۴۵)، اما در نوشتار حاضر تلاش می شود تا این بحث به صورت منظم، جامع و دقیق تر بررسی شود و کیفیت استدلال شیخ طوسی در مسئله تقیه و حل تعارض اخبار به صورت واضح و روشن منقح شود. در ابتدا به صورت اختصار لازم است به مفاهیم تقیه و تعارض اشاره شود و سپس عوامل تعارض اخبار، تأثیرگذاری تقیه در حل تعارض، معیارهای آن و در پایان نمونه هایی از روایات تقیه ای از کتاب الاستبصار بررسی می شود.

## ۲. مفهوم شناسی

### ۱۲. تقیه در لغت

این واژه از ماده و ریشه وَقَى، یَقِي، وَقَايَةً و وَقِيًّا و وَقِيَه گرفته شده است. وقایه به معنای «حَفْظُ الشَّيْءِ مِمَّا يُوْذِيهِ وَ يَضُرُّهُ» است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۸۸۱) به معنای «دَفَعِ شَيْءٍ عَنِ شَيْءٍ بغيره» (ابن فارس، ۱۴۰۴، ۶ / ۱۳۱). نیز آمده است که در حقیقت با معنای اول تفاوتی ندارد. این کلمه چه آنجا که مصدر باب «تَقَى، يَتَقَى، تُقَى و تِقَاءً و تَقِيَّةً» است (بندر ریگی، ۱۳۸۴، ۲ / ۲۲۱۹) و چه آنجا که اسم مصدر اتقی، يتقی، اتقاء است (فیومی، ۱۴۱۴، ص ۶۶۱) نیز به همان معنای اصلی و ریشه ای خودش که حفظ و صیانت باشد به کار رفته است. حرف تا در این کلمه بدل از واو است؛ زیرا در اصل، وقیه بوده و حرف واو تبدیل به حرف تا شده است و علتش آن است که افعالی مانند وقی، وحد، وفق و ... هرگاه به باب افتعال برده شوند براساس قواعد صرفی، حرف واو آنها تبدیل به حرف تا می شود و به صورت اتقی، اتحد و اتفق درمی آید. این کلمه با کلمه تقوا از ریشه وق، ق، ی هستند. اصل تقوی نیز وقوی بوده اشت و حرف واو آن تبدیل به حرف تا شده است. براین اساس در معنای لغوی تقیه، مفاهیم حفظ، صیانت و دفاع نهفته شده است و روشن است که این مفاهیم در جایی به کار می رود که بخواهند چیزی را از گزند دیگری برهانند (کاردان پور، ۱۳۹۰).

## ۲-۲. تقیه در اصطلاح

- شیخ مفید در تعرف تقیه می‌گوید: «التقیة: کتمان الحق و ستر الاعتقاد فیہ و مکاتمة المخالفین و ترک مظاهرتهم بما یعقب ضرراً فی الدین او الدنيا؛ تقیه عبارت از کتمان حق و پوشاندن باور و اعتقاد از مخالفین و اظهار نکردن بر آنها به منظور اجتناب از ضرر دینی یا دنیایی است». (شیخ مفید، ۱۴۱۳، ص ۱۳۷) به این معنا که اگر در چنین شرایطی از تقیه استفاده نکند بلکه حق و عقاید درستش را اظهار کند این کار موجب ضرر در دین یا دنیا می‌شود.

- شیخ انصاری در مورد تقیه آورده است: «التحفظ عن ضرر الغير بموافقة فی قول أو فعل مخالف للحق؛ دوری نمودن از ضرر غیر به وسیله موافقت نمودن با او در گفتار و رفتاری که مخالف حق است». (انصاری، ۱۴۱۴، ص ۷۱) آقای خوبی نیز به مضمون فرموده است: «التحفظ عن ضرر الظالم بموافقة فی قول أو فعل مخالف للحق» (سید خوبی، بی تا، ۱/۴۵۳).

- ابن شهر آشوب مازندرانی در مورد تقیه می‌گوید: «التقیة الإظهار باللسان خلاف ما ینطوی علیه القلب للخوف علی النفس إذا کان ما یبطنه هو الحق فإن کان ما یبطنه باطلا کان نفاقاً؛ تقیه آن است که به خاطر ترس از جان، چیزی به زبان اظهار گردد که خلاف آن چیزی است که در دل باشد البته در صورتی که آنچه را که پنهان کرده است، حق باشد و اگر باطل باشد اسم این کار نفاق است نه تقیه». (مازندرانی، ۱۳۶۹، ۲/۱۸۸)

به طور کلی در تعریف تقیه می‌توان گفت که تقیه یعنی، کتمان حق و باور برای حفظ جان خود و یا دیگران و اجتناب از ضرر دینی یا دنیایی یا برای جلب و جذب مخالف که در هر دو صورت به شکل موافقت کردن زبانی و رفتاری با غیر در آنچه که مخالف حق است، ظهور و بروز پیدا می‌کند. این تعریف که از ملاحظه مجموع تعاریف به دست آمده است به نظر می‌رسد تعریف جامع و کاملی باشد؛ زیرا هم تقیه مداراتی و هم بروز موافقت با زبان و گفتار را شامل می‌شود.

## ۲-۳. تعارض در لغت

تعارض مصدر باب تفاعل و مشتق از عرض است که هم به معنای اظهار و ابراز است و هم به معنای پنهان در مقابل طول یا درازا. (فراهیدی، ۱۴۰۹، ۱/۲۷۱) هر دو معنا در محل بحث، متناسب است؛

زیرا هر یک از دو خبر در مقابل هم ظاهر می شود و عرض اندام می کند همان طور که می توان گفت هر یک از آنها خود را در مقابل دیگری از نظر حجیت و اعتبار، هم عرض و هم ارزش می داند.

## ۲-۴. تعارض در اصطلاح

شیخ انصاری می فرماید مشهور اصولیان، تعارض را به این شکل تعریف کرده اند: «أن التعارض تنافی مدلولی الدلیلین علی وجه التناقض أو التضاد؛ مدلول دو دلیل بر وجه تناقض یا تضاد با همدیگر تنافی داشته باشد». (انصاری، ۱۴۲۸، ۱۱/۴) صاحب کفایه آن را به گونه دیگر تعریف کرده است و می فرماید: «التعارض هو: تنافی الدلیلین أو الأدلة بحسب الدلالة و مقام الاثبات علی وجه التناقض أو التضاد حقیقة أو عرضاً بأن علم بکذب أحدهما اجمالاً مع عدم امتناع اجتماعهما أصلاً؛ تعارض عبارت است از تنافی دو دلیل یا بیشتر در مقام اثبات و دلالت به نحو تناقض یا تضاد. این تنافی به صورت ذاتی و حقیقی باشد یا عرضی. عرضی به این معنا که علم اجمالی به کذب یکی باشد با اینکه اجتماع آن دو ممتنع نیست (آخوند، ۱۴۳۴، ۳۷۵/۲). از مجموع این دو تعریف و تعاریف دیگر استفاده می شود که تعارض عبارت است از تنافی مقتضای دو دلیل یا چند دلیل با یکدیگر به گونه ای که با هم متضاد یا متناقض باشند. برای مثال دلیلی بر وجوب کاری دلالت کند و دلیل دیگر بر حرمت آن. در این صورت این دو دلیل با یکدیگر متضاد هستند یا یک روایت دلالت بر وجوب چیزی می کند و دیگری دلالت بر واجب نبودن آن. در این صورت آن دو با یکدیگر متناقض هستند؛ یعنی امر بین آن دو دایر بین سلب و ایجاب است. به عبارت دیگر تعارض آن است که دو دلیل یکدیگر را تکذیب کنند و در هر حال قابل جمع به صورت ذاتی یا عرضی نباشند.

## ۳. اسباب تعارض

مسئله تعارض و اختلاف اخبار در قرن چهارم و پنجم یکی از شبهات کلامی و ایرادهای عمده اهل سنت بر شیعه بود. از این رو هر یک از نویسندگان کتب اربعه شیعه کتاب های خود را به انگیزه رفع تناقض و از بین بردن تعارض و آسیب های وارد بر حدیث شیعه نوشته اند، ولی شیوه کار این محدثان با یکدیگر تفاوت دارد. مرحوم کلینی و شیخ صدوق تعارض در اخبار را با درج احادیث موافق فتوای

خود و احتراز از نقل روایات متعارض به این امید که اخبار مخالف با جوامع آنان به تدریج منسوخ شود، حل کردند. این شیوه اگرچه در جای خود ستودنی است، اما نتوانست به خوبی شبهه کلامی مربوط به تعارض اخبار را از میان ببرد. بنابراین، مرحوم شیخ طوسی با همت بلند خود و با هم‌فکری برخی دوستانش برای حل مشکل، وارد میدان تعارض روایات شد و با این هدف دست به تحریر تهذیب و استبصار زد تا برای همیشه این شبهه کلامی را ریشه‌کن کند. وی در این دو کتاب کوشید تا با شناسایی آسیب‌های وارد بر حدیث که موجب پیدایش تعارض شده است وجه جمع مقبولی را میان روایات نشان دهد. (دلبری حسینی، ۱۳۸۳، ۲/۱۱)

از آنجا که حل تعارض روایات متعارض با شناسایی اسباب آن یکی از بهترین و متقن‌ترین راه در این زمینه است به‌گونه‌ای که اگر این روش جواب دهد نوبت به قواعد باب تعارض و روایات علاجیه نمی‌رسد در ادامه، برخی از علل و اسباب تعارض به صورت فهرست‌وار بیان می‌شود:

- تقطیع در روایات؛ یعنی حذف صدر و ذیل روایات؛

- اختلاف شرایط مکانی و زمانی راویان: برای مثال رطل مکی و رطل عراقی با هم از نظر مقدار فرق دارند. حال اگر در روایت، لفظ رطل به صورت مطلق آمده باشد برای مثال «الکُرُّ ستمائة رطل» بدون کدام قرینه که مکی و عراقی آن را مشخص کند، روش این اختلاف در مکی و عراقی موجب اختلاف در تعیین مقدار آب گرمی شود؛

- تقیه: گاهی تقیه موجب می‌شود که امامان علیهم‌السلام فتوای مخالفی برای مصالحی مانند حفظ جان خودشان و شیعیانشان و چیزهای دیگر بدهند که این‌گونه فتوا سبب تعارض روایات می‌شود؛

- وجود تزویر در روایات: برای مثال مغیره بن سعید، ابوالخطاب محمد بن مقلاص، ابوزینب الاسدی الکوفی، مکنی به ابوالظبیان و ابواسماعیل از مزورین هستند؛

- نقل به معناکردن در روایات: اگر راوی در نقل روایت عین الفاظی که از معصوم صادر شده است را به دلایل مختلف نتواند انتقال دهد و بلکه مفهوم و محتوای روایت را گزارش دهد را نقل به معنا گویند؛

- کمبود راویان ثقه و عرب؛ یعنی وجود راویان غیر ثقه و غیر عرب در سرزمین‌های عربی سبب اختلاف و تعارض در روایات است (سبحانی، ۱۴۱۴، ۴/ ۴۲۹-۴۳۷)؛

- نسخ: نسخ برخی احادیث برخی دیگر را که در نتیجه موجب تعارض می‌شود؛  
- رعایت ظرفیت راوی: پاسخ دادن امام بر اساس ظرفیت و عقل راوی‌ها نسبت به یک موضوع؛  
- اختلاف مراتب راویان از نظر جاهل و سهو: روای یک روایت را می‌شنید، اما از روایت دیگری که آن را نسخ کرده است، اطلاع نداشت. هرگاه به روایت جدید برخورد می‌کرد آن را انکار می‌کرد؛  
- وضع و جعل و اسباب دیگری که در این زمینه وجود دارند (دلبری حسینی، ۱۳۸۳، ۲/۱۱؛ آشناور، ۱۳۹۱، ص ۱۴؛ مهریزی، ۱۳۷۷، ۲/۹-۸).

#### ۴. تأثیرگذاری تقیه در ایجاد تعارض بین روایات

در فراوانی روایات تقیه‌ای و نقش و تأثیر آنها در اختلاف و تعارض روایات بین فقها اختلافی وجود ندارد بلکه همه آن را قبول دارند، ولی اختلافی که وجود دارد در میزان این تأثیرگذاری است که بعضی آن را زیاد می‌دانند و بعضی دیگر کمتر. محقق بحرانی، استرآبادی و شهید صدر از جمله قائلین به زیادی این تأثیرگذاری هستند. محقق بحرانی در این زمینه گفته است: «فإن جلّ الاختلاف الواقع فی اخبارنا بل کله عند التأمل و التحقیق إنما نشأ من التقية؛ نه تنها غالب اختلافی که در روایات ما وجود دارد ناشی از تقیه است بلکه اگر تأمل و تحقیق شود همه این اختلافات موجود در بین روایات از تقیه نشأت گرفته است». (بحرانی، ۱۴۰۵، ۸/۱) استرآبادی نیز بر همین نکته تأکید دارد و بسیاری از اختلافات را ناشی از تقیه می‌داند (بحرانی، ۱۴۰۵، ۸/۱). شهید صدر نیز در این زمینه گفته است: «والتقیة ایضا کان لها دور مهم فی نشؤ التعارض بین الروایات فلقد عاش اکثر الائمة المعصومین علیهم السلام ظروفاً عصیبه فرضت علیهم التقیه فی القول او السلوک؛ تقیه در ایجاد تعارض بین اخبار نقش مهمی دارد؛ زیرا اکثر امامان معصوم علیهم السلام در شرایط سختی زندگی می‌کردند که رعایت تقیه بر آنان چه در گفتار و چه در رفتار لازم بوده است» (صدر، ۱۴۱۷، ۳۴/۷). در مقابل این گروه شیخ انصاری برای تقیه در ایجاد تعارض بین اخبار، نقش بسیار مهم قائل نیست بلکه آن



روایت دو قرینه بر تقیه‌ای بودن روایت وجود دارد که عبارتند از: «كَانَ يَقَالُ: عَشْرُ رَضَعَاتٍ» و «دَعَا». شیخ طوسی در کتاب *الاستبصار* براساس این دو قرینه تصریح به تقیه‌ای بودن این روایت کرده است (طوسی، ۱۳۹۰، ۲/۱۹۴).

### ۵-۲. موافقت حدیث با رأی و فتوای عامه

آزار و اذیت ائمه و پیروان آنان از ناحیه دشمن و جو خفقان و تهدید آن روزگار از مسلمات تاریخی است. به همین دلیل امامان شیعه برای حفظ جان خود و پیروانشان فتواهای موافق اهل سنت صادر کرده‌اند. برای نمونه شیخ طوسی در کتاب *الاستبصار* آورده است که امام صادق علیه السلام فرمود: «إِذَا كَانَ الْمَاءُ قَدْرَ كُرٍّ لَمْ يَنْجِسْهُ شَيْءٌ؛ هرگاه آب به مقدار کر باشد چیزی آن را نجس نمی‌کند» (طوسی، ۱۳۹۰، ۱/۶). سپس خبر دیگری را ذکر می‌کند که حضرت فرموده است: «إِذَا كَانَ الْمَاءُ قَدْرَ قُلْتَيْنِ لَمْ يَنْجِسْهُ شَيْءٌ وَ الْقُلْتَانِ جَرَّتَانِ؛ هرگاه آب به اندازه دو مشک باشد چیزی آن را نجس نمی‌سازد». در پایان برای جمع دو خبر، احتمالاتی را ذکر می‌کند و می‌گوید: «وَيَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ أَيْضاً وَرَدَ مَوْرَدَ التَّقِيَةِ لِأَنَّهُ مَذْهَبُ كَثِيرٍ مِنَ الْعَامَّةِ؛ احتمال دارد این روایت دوم براساس تقیه صادر شده باشد چون براساس مذهب اکثریت عامه است» (طوسی، ۱۳۹۰، ۱/۷).

### ۵-۳. وجود راوی عامی مذهب در سند حدیث

یکی از راه‌های شناخت، وجود راوی عامی مذهب در سلسله روایات است. حال اگر چنین روایتی با روایات دیگر در تعارض باشد این روایت حمل تقیه می‌شود.

### ۵-۴. مخالفت با ضرورت فقه شیعه

مخالف با ضرورت فقه شیعه نیز یکی از راه‌های شناخت است که شیخ طوسی در کتاب *الاستبصار* از آن استفاده کرده است. در نمونه اول از روایات تقیه‌ای که بحث وجوب و عدم وجوب مسح پا است از این شیوه استفاده شده است. معیارهای دیگری مانند اعراض اصحاب از عمل به روایت، تصریح اصحاب امام علیه السلام به تقیه‌آمیز بودن روایت، ظروف زمانی و مکانی حدیث، مخالفت با مبانی کلامی شیعه و ... برای حمل بر تقیه وجود دارد. (کاردانپور، ۱۳۹۰، ص ۱۹۳-۲۰۶)

## ۶. حل تعارض روایات براساس حمل بر تقیه

همان‌گونه که بیان شد با شناسایی اسباب تعارض، اصل تعارض از بین می‌رود. دلیل این مدعا خیلی روشن است و آن اینکه اگر یک فقیه از یک سو اسباب تعارض را بداند و از سوی دیگر در مواجهه با روایات متعارض، سبب متعارض بودن همان روایات را نیز بداند در چنین صورتی تعارض خود به خود حل می‌شود؛ زیرا مطلب مثل آفتاب روشن می‌شود که به کدام روایت عمل کند. با توجه به این مطلب، نوبت به قواعد باب تعارض و روایات علاجیه نمی‌رسد؛ زیرا موضوع آنها و احتیاج داشتن به آنها در صورت وجود تعارض است، اما اگر وی به این هدف دست نیابد در آن صورت چاره‌ای جز مراجعه به قواعد باب تعارض و روایات علاجیه نیست. شیخ طوسی در کتاب الاستبصار بسیاری از روایات متعارض را از این روش درباره تقیه که موضوع بحث این تحقیق است حل کرده است.

### ۶-۱. وجوب و عدم وجوب مسح پا

درباره وجوب مسح دو پا روایاتی نقل شده است از جمله روایت حماد از سالم و غالب بن هذیل که از امام باقر علیه السلام نقل است که می‌گوید: «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَسْحِ عَلَى الرَّجُلَيْنِ فَقَالَ هُوَ الَّذِي نَزَلَ بِهِ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ از امام باقر علیه السلام درباره مسح بر دو پا سؤال کردم. حضرت در جواب فرمود: مسح بر دو پا همان چیزی است که جبرائیل بر آن نازل شده است؛ یعنی حکم واقعی آن همان مسح است نه چیز دیگر». (طوسی، ۱۳۹۰، ۶۴/۱) در روایت دیگری از محمد بن سهل آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: «يَأْتِي عَلَى الرَّجُلِ سِتُّونَ وَ سَبْعُونَ سَنَةً مَا قَبَلَ اللَّهُ مِنْهُ صَلَاةً قُلْتُ وَ كَيْفَ ذَلِكَ قَالَ لِأَنَّهُ يُغَسِّلُ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِمَسْحِهِ؛ ممکن است بر شخصی شصت و هفتاد سال بگذرد، اما خداوند نماز او را قبول نکند. پرسیدم چگونه چنین است؟ در جواب فرمود: او به جای آنکه پاهای خودش را مسح کند که خداوند به آن دستور داده است آن را می‌شوید» (طوسی، ۱۳۹۰، ۶۴/۱).

براین اساس شستن نه تنها کفایت نمی‌کند بلکه مخالف حکم واقعی و دستور خداوند است. در مقابل این روایات، روایات دیگری نقل شده است که دال بر تجویز شستن پاهاست. به عبارت دیگر

دلالت دارند که وظیفه شخص متوضی، شستن پاهاست نه مسح آنها. دو مورد از این روایات که در استبصار آمده است عبارتند از:

- زید بن علی (حضرت زید معروف) از پدرانش نقل می‌کند که حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «جَلَسْتُ أَتَوْضًا فَأَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص حِينَ ابْتَدَأْتُ فِي الْوُضُوءِ فَقَالَ لِي تَمَضَّمْ وَ اسْتَنْشِقْ وَ اسْتَنْتَنِي ثُمَّ غَسَلْتُ ثَلَاثًا فَقَالَ قَدْ يَجْزِيكَ مِنْ ذَلِكَ الْمَرْتَانِ فَغَسَلْتُ ذِرَاعِي وَ مَسَحْتُ بِرَأْسِي مَرَّتَيْنِ فَقَالَ قَدْ يَجْزِيكَ مِنْ ذَلِكَ الْمَرَّةِ وَ غَسَلْتُ قَدَمِي فَقَالَ لِي يَا عَلِيُّ خَلِّ بَيْنَ الْأَصَابِعِ لَا تُحَلَّلْ بِالنَّارِ؛ نشسته بودم که وضو بگیرم، پس پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به سمت من آمد. هنگامی که شروع به وضو گرفتن کردم حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: (تا اینکه) دو پایم را شستم پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به من فرمود: یا علی بین انگشتان را خلال کن». (طوسی، ۱۳۹۰، ۶۵/۱)

این روایت به صراحت دلالت دارد که به جای مسح پاها باید آنها را شست؛ زیرا حضرت امیر در محضر پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وضو گرفت. بعد از آنکه سر مبارکش را مسح کرد پاها را شست. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نه تنها منع نکرد بلکه فرمود بین انگشتان را خلال کن. این روایت با دو روایت قبلی ناسازگار و متعارض است و یکدیگر را تکذیب می‌کنند. برای حل این تعارض، شیخ طوسی فرمود: «فَهَذَا خَبْرٌ مُوَافِقٌ لِلْعَامَّةِ وَ قَدْ وَرَدَ مَوْرِدَ التَّقِيَّةِ لِأَنَّ الْمَعْلُومَ الَّذِي لَا يَتَخَالَجُ فِيهِ الشُّكُّ مِنْ مَذَاهِبِ أَئِمَّتِنَا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ الْقَوْلُ بِالْمَسْحِ عَلَى الرَّجْلَيْنِ وَ ذَلِكَ أَشْهَرُ مِنْ أَنْ يَدْخُلَ فِيهِ شَكٌّ أَوْ اِزْتِيَابٌ بَيْنَ ذَلِكَ أَنْ رُوَاهُ هَذَا الْخَبْرُ كُلُّهُمْ عَامَّةً وَ رِجَالُ الزَّيْدِيَّةِ وَ مَا يَخْتَصُّونَ بِرِوَايَتِهِ لَا يَعْمَلُ بِهِ عَلَى مَا بَيَّنَّ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ؛ این خبر از آنجا که موافق با عامه است، نمی‌تواند در مقابل روایات وجوب مسح قرار بگیرد و از باب تقیه صادر شده است؛ زیرا اولاً مسح بر رجليں، یکی از مسائل بسیار روشن در مذهب امامیه است که جای شکی در آن نیست. ثانیاً راویان این حدیث همه عامی هستند. بدین جهت معلوم می‌شود که از باب تقیه صادر شده است و فاقد ارزش و اعتبار است (طوسی، ۱۳۹۰، ۶۶/۱).

- «عَنْ عَمَارِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الرَّجُلِ يَتَوَضَّأُ الْوُضُوءَ كُلَّهُ إِلَّا رِجْلَيْهِ ثُمَّ يَحْوِضُ الْمَاءَ بِهِمَا حَوْضًا قَالَ أَجْزَأُهُ ذَلِكَ؛ عمارین موسی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل می‌کند که حضرت درباره

مردی که تمام وضویش را انجام داده است مگر دو پایش را و سپس آن دورا داخل آب می‌کند، فرمود: این کار (فروردن دو پا در آب) کفایت می‌کند». (طوسی، ۱۳۹۰، ۶۵/۱)

از این روایت به خوبی استفاده می‌شود که شستن پا در وضو جایز است و کفایت می‌کند و گرنه امام علیه السلام از آن نهی می‌کرد، پس این روایت در مقابل روایات وجوب مسح پا قرار دارد به این دلیل شیخ طوسی برای بیرون رفتن از این مشکل، این روایت را حمل بر تقیه می‌کند و می‌فرماید: «فَهَذَا الْخَبَرُ مَحْمُولٌ عَلَى حَالِ التَّقِيَةِ فَأَمَّا مَعَ الْإِخْتِيَارِ فَلَا يَجُوزُ إِلَّا الْمَسْحُ عَلَيْهِمَا عَلَى مَا بَيَّنَّاهُ» (طوسی، ۱۳۹۰، ۶۵/۱).

## ۲-۶. ناقض وضو بودن و نبودن قی و استفراغ

درباره نواقض و مبطلات وضو یکی از چیزهای که در روایات از آن سؤال شده است این است که آیا قی کردن و استفراغ کردن از نواقض وضو هست یا نیست. در این مورد دو دسته روایات وجود دارد. دسته اول استفراغ را ناقض وضو نمی‌دانند و دسته دوم که آن را ناقض می‌دانند.

### ۱-۲-۶. روایات دال بر عدم ناقض وضو بودن قی و استفراغ

ابی اسامه می‌گوید: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الْقِيِّ هَلْ يَنْقُضُ الْوُضُوءَ قَالَ لَا؛ از امام صادق علیه السلام در مورد استفراغ سؤال نمودم که آیا ناقض وضو است یا نیست. حضرت در جواب فرمود: خیر». (طوسی، ۱۳۹۰، ۸۳/۱)

- «عَنْ رَوْحِ بْنِ عَبْدِ الرَّحِيمِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الْقِيِّ قَالَ لَيْسَ فِيهِ وُضُوءٌ وَإِنْ تَقَيَّأَ مُتَعَمِّدًا؛ اگر عمدا هم استفراغ کند موجب بطلان نمی‌گردد». (طوسی، ۱۳۹۰، ۸۳/۱)

### ۲-۲-۶. روایات دال بر ناقض وضو بودن قی و استفراغ

- «عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَمَّا يَنْقُضُ الْوُضُوءَ قَالَ الْحَدَثُ تَسْمَعُ صَوْتَهُ أَوْ تَجِدُ رِيحَهُ وَ الْقَرْقَرَةَ فِي الْبَطْنِ إِلَّا شَيْءٌ تَضْبِرُ عَلَيْهِ وَ الصَّحْكُ فِي الصَّلَاةِ وَ الْقِيءُ». (طوسی، ۱۳۹۰، ۸۳/۱)

- «إِنَّ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَدَّاءِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: الرُّعَافُ وَ الْقِيءُ وَ التَّخْلِيلُ يَسِيلُ الدَّمَ إِذَا اسْتَكْرَهْتَ شَيْئًا يَنْقُضُ الْوُضُوءَ وَإِنْ لَمْ تَسْتَكْرِهْهُ لَمْ يَنْقُضِ الْوُضُوءَ».

در این دو روایت به صراحت، قی و استفراغ را یکی از نواقض وضو می‌داند و در تقابل با روایات دسته اول است. به همین دلیل شیخ طوسی برای حل تعارض و برون رفت از این مشکل فرمود:

«فَهَذَا الْخَبْرَانِ يَحْتَمِلَانِ وَجْهَيْنِ أَحَدُهُمَا أَنْ يَكُونَا وَرَدًا مَوْرَدَ التَّقِيَةِ لِأَنَّ ذَلِكَ مَذْهَبُ بَعْضِ الْعَامَّةِ وَالثَّانِي أَنْ يَكُونَا مَحْمُولَيْنِ عَلَى ضَرْبٍ مِنَ الْإِسْتِحْبَابِ لِئَلَّا تَتَنَاقَضَ الْأَحْبَابُ؛ يَكِي از احتمالات آن است که این دو روایت از روی تقیه صادر شده باشد؛ زیرا با مذهب بعضی از اهل عامه سازگار است. در نتیجه دو روایت اول مقدم می‌گردد؛ زیرا مرجح دارد و آن مخالفت با عامه است» (طوسی، ۱۳۹۰، ۸۴/۱).

### ۳-۶. حلیت و عدم حلیت اکل ذبایح کفار

#### ۱-۳-۶. روایات حرمت اکل ذبایح کفار

- «عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ ذَبِيحَةِ الْيَهُودِي وَ النَّضْرَانِي فَقَالَ لَا تَقْرَبْنَاهَا».

(طوسی، ۱۳۹۰، ۸۱/۴) در این روایت به طور مطلق از اکل ذبیحه کفار نهی شده است چه آنان در زمان ذبح، اسم خداوند را برده باشند یا نه.

- «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ قُتَيْبَةَ الْأَعْمَشِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ ذَبَائِحِ الْيَهُودِ وَ النَّضَارِي فَقَالَ الذَّبِيحَةُ اسْمٌ وَ لَا يُؤْمَنُ عَلَى الْإِسْمِ إِلَّا الْمُسْلِمُ؛ حضرت فرمود: ذبیحه اسم است و کسی غیر از مسلمان بر آن امین نیست».

(طوسی، ۱۳۹۰، ۸۱/۴)

#### ۲-۳-۶. روایات حلیت و جواز اکل ذبایح کفار

این روایات دلالت بر جواز اکل ذبیحه کفار دارند با این تفاوت که بعضی از آنها به طور مطلق دلالت بر حلیت و جواز دارند و بعضی دیگر شرط جواز اکل را تنها ذکر نام خداوند می‌دانند، فرقی ندارد که ذایح مسلمان باشد یا غیر مسلمان. در نتیجه اگر نام خداوند هنگام ذبح برده شود در حلیت و جواز اکل کفایت می‌کند.

- «عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ حُمْرَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ فِي ذَبِيحَةِ النَّاصِبِ وَالْيَهُودِيِّ وَالنَّضْرَانِيِّ لَا تَأْكُلُ ذَبِيحَتَهُ حَتَّى تَسْمَعَهُ يَذْكُرُ اسْمَ اللَّهِ قُلْتُ الْمَجُوسِيُّ فَقَالَ نَعَمْ إِذَا سَمِعْتَهُ يَذْكُرُ اسْمَ اللَّهِ أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يَذْكُرْ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ».

- «عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ حَرِيزِ قَالَ: سَأَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ ذَبَائِحِ الْيَهُودِ وَالنَّضْرِيِّ وَالْمَجُوسِيِّ فَقَالَ إِذَا سَمِعْتَهُمْ يَسْمُونَ أَوْ شَهِدَ لَكَ مَنْ رَأَاهُمْ يَسْمُونَ فَكُلْ وَإِنْ لَمْ تَسْمَعْهُمْ وَلَمْ يَشْهَدْ عِنْدَكَ مَنْ رَأَاهُمْ فَلَا تَأْكُلْ ذَبِيحَتَهُمْ» (طوسی، ۱۳۹۰، ۸۱/۴)

این روایات و روایات دیگری که در این زمینه وجود دارند با تمام اختلافی که دارند در یک جهت شریک هستند و آن اینکه لازم نیست ذبح کننده مسلمان باشد بلکه لازم است نام خدا را ببرد. این روایات دلالت بر شرط بودن ذکر نام خدا دارد نه شرط بودن اسلام. از آنجا که تعارض این دو دسته روایات یک امر روشن و واضح است شیخ طوسی در صدد حل این تعارض برآمده است و دو وجه برای آن ذکر کرده است. وجه دوم حمل بر تقیه است آنجا که گفته است: «وَالْوَجْهُ الثَّانِي أَنْ يَكُونَ هَذِهِ الْأَخْبَارُ وَرَدَتْ مَوْرَدَ التَّقِيَةِ لِأَنَّ جَمِيعَ مَنْ خَالَفَنَا يَرَى إِبَاحَةَ ذَلِكَ» (طوسی، ۱۳۹۰، ۷۸/۴).

#### ۴-۶. وجوب و عدم وجوب موالات در وضو

در باب موالات وضو نیز اخبار متعارضی وجود دارد به این بیان که بخش از آنها دلالت بر وجوب موالات دارند برخلاف بعضی دیگر که آن را واجب نمی دانند و در وجوب و عدم وجوب موالات با هم دیگر متعارض هستند.

#### ۱-۴-۶. روایات دال بر وجوب موالات

«عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا تَوَضَّأْتَ بَعْضَ وُضُوءِكَ فَعَرَضَتْ لَكَ حَاجَةٌ حَتَّى يَبْسُ وُضُوءُكَ فَأَعِدْ وُضُوءَكَ فَإِنَّ الْوُضُوءَ لَا يَتَبَعُضُ؛ حضرت فرمود: اگر بعضی از وضو را انجام و سپس حاجتی و کاری برای تو پیش آمد و سبب شد که وضوی تو خشک بشود در این صورت دوباره وضو بگیر؛ زیرا وضو قابل تبعیض و بعضی شدن نیست» (طوسی، ۱۳۹۰، ۷۲/۴).

- «عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ زَيْمًا تَوَضَّأْتَ فَتَفِدَ الْمَاءُ فَدَعَوْتُ الْجَارِيَةَ فَأَبْطَأَتْ عَلَيَّ بِالْمَاءِ فَيَجِفُّ وَضُوءِي قَالَ أَعِدْ؛ به محضر حضرت عرض نمودم که وضو

می‌گرفتیم و آب وضو تمام شد از جاریه خواستم آب بیاورد، اما او دیر کرد در نتیجه وضوی من خشک شده (وظیفه چیست؟). حضرت فرمود: دوباره وضو بگیر». (طوسی، ۱۳۹۰، ۷۲/۴).

#### ۶-۴-۲. بر عدم وجوب

- «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغْبِرَةِ عَنْ حَرِيْزٍ فِي الْوُضُوءِ يَجِفُّ قَالَ قُلْتُ فَإِنْ جَفَّ الْأَوَّلُ قَبْلَ أَنْ أُغْسَلَ الَّذِي يَلِيهِ قَالَ جَفَّ أَوْ لَمْ يَجِفَّ اغْسِلْ مَا بَقِيَ قُلْتُ وَكَذَلِكَ غُسْلُ الْجَنَابَةِ قَالَ هُوَ يَتَلَكَّ الْمَنْزِلَةَ وَابْدَأْ بِالرَّأْسِ ثُمَّ أَفْضْ عَلَى سَائِرِ جَسَدِكَ قُلْتُ وَإِنْ كَانَ بَعْضُ يَوْمٍ قَالَ نَعَمْ». (طوروايت دالسی، ۱۳۹۰، ۷۲/۴).

این روایت بیان‌گر آنست که در وضو، موالات شرط نیست؛ زیرا امام علیه السلام به صورت مطلق فرموده است که «جَفَّ أَوْ لَمْ يَجِفَّ اغْسِلْ مَا بَقِيَ» چه خشک بشود و چه نشود بقیه اعضای وضو را بشوی چه خشکی آن به خاطر گرما و سرمای شدید باشد یا به خاطر فاصله‌انداختن بین اعضای وضو. هرچه باشد وظیفه‌ات ادامه‌دادن وضو است؛ یعنی موالات شرط نیست. همچنین حکم وضو و غسل جنابت را یکی دانستن، همان‌گونه که در غسل جنابت، موالات شرط نیست در وضو نیز شرط نیست. از آنجا که بین دو دسته روایات تنافی و تعارض وجود دارد شیخ طوسی در صدد حل تعارض برآمده است. وی در ابتدا می‌گوید: «اگر شخص متوضی وضویش را قطع نکند، اما اعضای وضو به خاطر باد شدید یا گرمای زیاد خشک شود در این صورت اعاده واجب نیست، اما اگر بین اعضای وضو فاصله بیندازد با آنکه وقت و هوا معتدل باشد (و در نتیجه اعضای وضو خشک شود) در این صورت اعاده واجب است». سپس ایشان می‌گوید: «وَ يَحْتَمِلُ أَيْضاً أَنْ يَكُونَ وَرَدَ مَوْرَدَ التَّقْيَةِ لِأَنَّ ذَلِكَ مَذْهَبُ كَثِيرٍ مِنَ الْعُمَّةِ؛ احتمال دارد چنین روایتی از روی تقیه صادر شده باشد چون مذهب بسیاری از عامه چنین است؛ یعنی آنها موالات را شرط نمی‌دانند».

#### ۶-۵. جواز و عدم جواز استنجا با خاتم منقوش به اسم خداوند

درباره این مسئله آیا استنجا با خاتم منقوش به اسم خداوند جایز است یا نه روایات متعارضی نقل شده است که در ذیل به آنها اشاره می‌شود.

- «عَنْ عَمَّارِ السَّاباطِي عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: لَا يَمَسُّ الْجُنُبُ دِرْهَمًا وَلَا دِينَارًا عَلَيْهِ اسْمُ اللَّهِ وَلَا يَسْتَنْجِي وَ عَلَيْهِ خَاتَمٌ فِيهِ اسْمُ اللَّهِ وَلَا يَجَامِعُ وَهُوَ عَلَيْهِ وَ لَا يَدْخُلُ الْمَخْرَجَ وَهُوَ عَلَيْهِ».

(طوسی، ۱۳۹۰، ۴/۴۸).

در این روایت با صراحت از استنجا با خاتمی که در آن اسم خداوند است، نهی شده است و نهی نیز ظهور در حرمت دارد مگر آنکه قرینه وجود داشته باشد که حمل بر کراهت شود.

- «عَنْ وَهْبِ بْنِ وَهْبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: كَانَ نَفْسُ خَاتِمِ أَبِي الْعِزَّةِ لِلَّهِ جَمِيعًا وَ كَانَ فِي بَيْتِهِ يَسْتَنْجِي بِهَا وَ كَانَ نَفْسُ خَاتِمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عِ الْمَلِكِ لِلَّهِ وَ كَانَ فِي يَدِهِ الْيَسْرَى وَ يَسْتَنْجِي بِهَا».

(طوسی، ۱۳۹۰، ۴/۴۸).

این روایت برخلاف روایت قبل، استنجا کردن با خاتم منقوش به اسم خداوند را جایز می‌داند، پس تنافی و تعارض بین این دو روایت وجود دارد. به همین دلیل شیخ طوسی روایت دوم را حمل بر تقیه کرده است و فرموده است: «فَهَذَا الْخَبْرُ مَحْمُولٌ عَلَى التَّقِيَةِ لِأَنَّ رَأْيَهُ وَهْبِ بْنِ وَهْبٍ وَهُوَ عَائِي ضَعِيفٌ مَثْرُوكٌ الْحَدِيثِ فِيمَا يَخْتَصُّ بِهِ».

(طوسی، ۱۳۹۰، ۴/۴۸). این روایت حمل بر تقیه می‌شود چون راوی آن که وهب بن وهب باشد عامی است و ضعیف و هر عملی که اختصاص به روایت او داشته باشد، ترک می‌شود چون وی کاذب و دروغ‌گو است.

#### ۶-۶. وجوب و عدم وجوب حد بر شارب نبیذ

در رابطه با شخصی که نبیذ را شرب کرده است و حالت اسکار به وی دست نداده است آیا حد بر او جاری می‌شود یا خیر؟ روایات متعارض نقل شده است که در اینجا به بعضی از آنها اشاره می‌شود.

- «عَنْ هِشَامِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْمَشْرِقِيِّ عَمَّنْ رَوَاهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عِ يَجْلِدُ فِي قَلِيلِ النَّبِيذِ كَمَا يَجْلِدُ فِي قَلِيلِ الْخَمْرِ وَ يَقْتُلُ فِي الثَّلَاثَةِ مِنَ النَّبِيذِ كَمَا يَقْتُلُ فِي الثَّلَاثَةِ مِنَ الْخَمْرِ».

(طوسی، ۱۳۹۰، ۴/۲۳۵)

در این روایت هیچ تفاوتی در جریان وجوب حد بر شارب خمر و نبیذ وجود ندارد بلکه به طور مطلق حد بر آنها جاری می‌شود هرچند کسی مقداری کمی نبیذ را شرب کرده باشد و حالت اسکار

نیز به وی دست نداده باشد. در مقابل این روایت، روایات دیگری وجود دارند که دلالت بر عدم جریان حد بر شارب نبیذ است البته به شرط آنکه به حالت اسکار نرسیده باشد.

- «عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا أَتَى بِشَارِبِ الْخَمْرِ قُلْتُ أَرَأَيْتَ إِنْ أُخِذَ شَارِبُ النَّبِيِّذِ وَلَمْ يَشْكُرْ أَوْ يَجْلُدْ قَالَ لَا». (طوسی، ۱۳۹۰، ۴/۲۳۵) روایات دیگری نیز در این خصوص وجود دارند که در آنها بین اعتیاد به شرب و عدم اعتیاد نیز فرق گذاشته شده است. البته بعضی از بزرگان عبارت «لَمْ يَشْكُرْ» را از باب افعال دانسته‌اند؛ یعنی «لم يُسْكِرْ» و ضمیر را به نبیذ برگردانده است که در این صورت تنافی از اول وجود نداشته است، اما آنچه که شیخ طوسی از ظاهر روایات برداشت کرده است همان تنافی است و بدین جهت برای حل تعارض، روایات دسته دوم را حمل بر تقیه کرده است و گفته است: «فَمَا يَتَضَمَّنُ هَذِهِ الْأَخْبَارُ مِنَ الْفَرْقِ بَيْنَ شُرْبِ النَّبِيِّذِ وَالْخَمْرِ وَالْفَرْقِ بَيْنَ الْإِدْمَانِ وَشُرْبِهِ نَادِرًا وَشُرْبِهِ قَلِيلًا دُونَ الْكَثِيرِ الَّذِي يَبْلُغُ حَدَّ السُّكْرِ كُلِّ ذَلِكَ مَحْمُولٌ عَلَى التَّقِيَةِ لِأَنَّ ذَلِكَ أَجْمَعَ مِنْ فُرُوقِ الْعَامَّةِ وَأَجْمَعَتِ الطَّائِفَةُ الْمُحِقَّةُ عَلَى أَنَّهُ لَا فَرْقَ بَيْنَ الْخَمْرِ وَ النَّبِيِّذِ فِي شَيْءٍ مِنْ أَحْكَامِهِ لَا فِي شُرْبِ الْكَثِيرِ وَلَا فِي شُرْبِ الْقَلِيلِ مِنْهُ فَيَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْعَمَلُ عَلَى ذَلِكَ وَ يَتْرَكَ مَا خَالَفَهُ» (طوسی، ۱۳۹۰، ۴/۲۳۵). این روایات حمل بر تقیه می‌شود چون همه این موارد مربوط به عامه است و امامیه اجماع بر عدم فرق دارد.

## ۷. نتیجه‌گیری

فهم درست و صحیح حدیث به دانستن و توجه کامل داشتن به اموری مانند نقل به معنا، تصحیف، وضع و جعل، نبود قراین حالیه و مقالیه، تحریف، تقیه و اسباب تعارض و راه‌های حل آن نیاز دارد؛ زیرا عوامل تأثیرگذار در فهم حدیث محسوب می‌شوند. یکی از اسباب تعارض، تقیه است. شناخت اخباری تقیه‌ای براساس معیارها و ملاک‌هایی مانند وجود قرینه، موافقت با رأی و فتوای عامه، مخالفت با ضرورت فقه شیعه و... قابل شناسایی است. شیخ طوسی در کتاب/الاستبصار با استفاده از این معیارها روایات تقیه‌ای را شناسایی کرده است و سپس سراغ حل تعارض موجود در روایات رفته است و به این شکل روایات متعارضی را که ناشی از تقیه بوده است را حل کرده است.

تا آنجا که بررسی شد روش یعنی حل تعارض از طریق کشف سبب یکی از روش‌های شیخ طوسی بوده است که از لابه لای مباحث ایشان به دست می‌آید. از این روش می‌توان به نتیجه بسیار مهمی دست یافت و آن اینکه دانستن اسباب تعارض نقش بسیار مهم و کلیدی در حل تعارض روایات دارد؛ زیرا به دلیل آنکه اگر یک فقیه از یک سو اسباب تعارض را بداند و از سوی دیگر در مواجهه با روایات متعارض سبب تعارض آنها را نیز بداند در این صورت تعارض موجود خود به خود حل می‌شود و دیگر نیازی به مراجعه کردن به باب قواعد تعارض و روایات علاجیه نیست؛ زیرا موضوع آنها و احتیاج داشتن به آنها در صورت وجود داشتن تعارض است. آنچه از مجموع تحقیق حاضر به دست می‌آید این است که این روش بهترین و متقن‌ترین راه برای حل تعارض است و مقدم بر قواعد باب تعارض و روایات علاجیه است. البته آنجا که اسباب تعارض شناسایی نشود و یا با وجود شناسایی باز هم به دلایلی ابهام وجود داشته باشد، قواعد تعارض و روایات علاجیه به خاطر وجود داشتن موضوع به قوت خود باقی است. باتوجه به جایگاه مهم و کلیدی اسباب تعارض ضروری است بحث تحت همین عنوان در علم اصول فقه بازگردد تا اسباب تعارض، صحت و سقم آنها و همچنین راه‌های شناخت هر کدام از آن اسباب به صورت علمی و مستدل مورد بحث قرار بگیرد.

### فهرست منابع

- \* قرآن کریم (۱۳۸۸). مترجم: مکارم شیرازی، ناصر، بیروت: مرکز طبع و نشر قرآن.
۱. ابن فارس، احمد بن فارس (۱۴۰۴). معجم مقاییس اللغه. قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
  ۲. انصاری، مرتضی بن محمد امین (۱۴۱۴). رسائل فقهیه (للشیخ الانصاری). قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
  ۳. انصاری، مرتضی بن محمد امین (۱۴۲۸). فرائد الاصول. قم: مجمع الفکر الاسلامی.
  ۴. آخوند خراسانی، محمد کاظم (۱۴۳۴). کفایه الاصول. قم: مجمع الفکر الاسلامی.
  ۵. آشناور، مهدی (۱۳۹۱). تعارض در احادیث و روش‌های حل آن. نشریه حسنا، (۴) ۱۴۰، ۱۷۹-۱۴۰.
  ۶. بحرانی، یوسف بن احمد بن ابراهیم (۱۴۰۵). الحدائق الناضره فی احکام العترة الطاهره. مصحح: ایروانی، محمد تقی، و مقرر، سید عبدالرزاق. قم: انتشارات اسلامی.
  ۷. جعفری هرنندی، محمد (۱۳۹۳). ملاک و بکارگیری چگونگی تقیه در دوره حضور معصومان علیهم السلام. مجله پژوهش‌های فقه و حقوق اسلامی، ۳۵ (۱۱)، ۴۴-۱۱.

۸. دلبری حسینی، سیدعلی (۱۳۸۳). آسیب شناسی فهم روایات، (تعارض، علل و عوامل آن). نشریه الهیات و حقوق، ۱۱(۴)، ۱۴۷-۱۷۰.
۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲). مفردات الفاظ القرآن. بیروت: دار القلم.
۱۰. سبحانی، جعفر (۱۴۱۴). المحصول فی علم الاصول. قم: مؤسسه امام صادق علیه السلام.
۱۱. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان (۱۴۱۳ هـ). تصحیح/اعتقادات الامامیه. قم: المؤتمر العالمي للشيخ المفید.
۱۲. صدر، محمد باقر (۱۶۱۷ هـ). بحوث فی علم الاصول. قم: مؤسسه دار المعارف فقه اسلامی.
۱۳. طوسی، محمد بن الحسن (۱۳۹۰ هـ). الإستبصار فیما اختلف من الأخبار. تهران: دار الکتب الإسلامیه.
۱۴. فقهی زاده، عبد الهادی، و خرمی اجلالی، زهرا (۱۳۸۸). علامه مجلسی و جمع روایات متعارض. مجله علوم حدیث، ۵۳(۱۴)، ۹۰-۱۰۷.
۱۵. کاردان پور، محمد حسن (۱۳۹۰). معیارهای شناخت احادیث تقیه آمیز. مجله علوم حدیث، ۵۹(۱۶)، ۱۹۳-۲۰۶.
۱۶. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق (۱۴۲۹ هـ). الکافی. قم: دارالحدیث.
۱۷. مازندرانی، ابن شهر آشوب، رشید الدین محمد بن علی (۱۳۶۹ هـ). متشابه القرآن و مختلفه. قم: دارالبيدار للنشر.
۱۸. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی (۱۴۰۳ هـ). بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۱۹. مظفر، محمد رضا (۱۴۲۷ هـ). اصول الفقه. قم: اسماعیلیان.
۲۰. موسوی خویی، سید ابوالقاسم (بی تا). مصباح الفقاهه (المکاسب). بی جا: نشر فقاہت.
۲۱. میر جلیلی، علی محمد (۱۳۹۳). مبانی فهم حدیث از دیدگاه شیخ حر عاملی با تأکید بر کتاب «الفوائد الطوسیه» مجله مطالعات قرآن و حدیث، ۱۲(۷)، ۵-۲۸.